بدء خلقت و مسأله وجود نصف النهار معین

(30:20)

شاگرد۲: این آغازی که فرمودید شروع یک چیزی است.

استاد: خب این شروع یک نصف النهار معینی میخواهد ای نه؟

شاگرد۲: شهور و سنه را که اثبات نمیکند تا تقسیم بندی بشود. یعنی خصوص برچسب زنی ها را اثبات نمیکند. بلکه تنها میگویی از این زمان شروع شد.

شاگرد: اگر تاریخی که حضرت میفرمایند خورشید در وسط سماء بوده را همان لحظه دحوالارض در نظر بگیریم، روایتی که میگویی بیست و پنج ذی الحجة دحوالارض است، با اول تقویم بودن نمی خواند. یعنی اول تقویم قمری اول محرم است.

استاد: یعنی طبق فرمایش خوب شما ظاهر حدیث این میشود که تقویم در دحوالارض جلوتر بوده است. بنابراین «طالع الدنیا» که شروع کار میشود، غیر از دحوالارض است. البته حضرت در این روایت دحو الارض را نفرمودند؛ در این روایت فرمودند «طالع الدنیا السرطان»، ولذا حضرت میخواهند استشهاد کنند بر اینکه روز قبل از شب است. و چون طالع الدنیا، شمس در وسط آسمان بود، پس شب قبلش نبود.

شاگرد: تولد دنیا به چیست؟ به دحو الارض است؟ یا به تشکیل منظومه شمسی است.

استاد: مفسرین یک بحث تفسیری خوبی دارند. ظاهرش یک نحو تناقضی است که کفار از قرآن میگیرند، و حال اینکه تناقض نیست و مفسرین مفصل جواب داده‌اند. یکی میفرماید: «قُلۡ أَئِنَّكُمۡ لَتَكۡفُرُونَ بِٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ فِي يَوۡمَيۡنِ وَتَجۡعَلُونَ لَهُۥٓ أَندَادٗاۚ ذَٰلِكَ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ وَأَلۡقَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ مِن فَوۡقِهَا وَبَٰرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَآ أَقۡوَٰتَهَا فِيٓ أَرۡبَعَةِ أَيَّامٖ سَوَآءٗ لِّلسَّآئِلِينَ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِيَ دُخَانٞ فَقَالَ لَهَا وَلِلۡأَرۡضِ ائۡتِيَا طَوۡعًا أَوۡ كَرۡهٗا قَالَتَآ أَتَيۡنَا طَآئِعِينَ فَقَضَىٰهُنَّ سَبۡعَ سَمَٰوَاتٖ فِي يَوۡمَيۡنِ وَأَوۡحَىٰ فِي كُلِّ سَمَآءٍ أَمۡرَهَاۚ وَزَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِمَصَٰبِيحَ وَحِفۡظٗاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ﴾[1]، آیه دیگر میفرماید: «ءَأَنتُمۡ أَشَدُّ خَلۡقًا أَمِ ٱلسَّمَآءُۚ بَنَىٰهَا رَفَعَ سَمۡكَهَا فَسَوَّىٰهَا وَأَغۡطَشَ لَيۡلَهَا وَأَخۡرَجَ ضُحَىٰهَا وَٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ دَحَىٰهَآ﴾[2] اینکه خلق زمین و دحو الارض دو تا استو وجودات و مراحلشان تفاوت میکند، اینها را باید در ادله جمع کنیم. ببینیم دحو الارض چه زمانی است، «من وسط الارض»، «من تحت الکعبه». شاید اگر بلندترین نقطه باشد، به تعبیری اساتیدی که فرمایشاتشان را گذاشته بود، از زیر جایی که کعبه هست آب فروکش کرده است. خرد خرد دحو شده است. دحو یعنی برآمدن خشکی از زیر آب. اما «الارض» به‌عنوان یک کره که مرکزی دارد، متفاوت است. طبق بحث‌هایی که مرحوم شیخ بهائی در ابتدای تشریح الافلاک داشتند، کرة الارض وسط است، بعد کرة الماء است، بعد کرة الهواء است، بعد کرة النار است. ولی علی ای حال بخش کرة الارض با تشکیلاتی که صورت گرفته خودش از کره ماء بیرون زده است و دحو صورت گرفته است. دحو به این معنا است.

حال هر کدام از اینها را معنا کنیم، سؤال این است: این روایت یک بدیِ را می‌گوید یا نمی‌گوید؟ آیا این بدیِ ممکن است بدون یک نصف النهارِ معیّن باشد؟ ما نباید مجهولاتمان را با معلوماتمان مخلوط کنیم. در این حدیث مجهولات فراوانی داریم. اما آن چه که می‌دانیم این است که خود تعبیر امام ممکن نیست معنا داشته باشد، مگر به نصف النهار مشخص. چرا؟ چون می‌فرمایند «الشمس فی وسط السماء». شما به هر کجای کره زمین بروید هر کدام برای خودش یک وسطی دارد. نصف النهاری است که با جاهای دیگر فرق می‌کند. وسط السماء بدون نصف النهار معین معنا ندارد.

شاگرد: نظریه‌ای هست که گازهایی متراکم شده‌اند و این سیارات تشکیل شده‌اند، فرمایش شما باید با آن منطبق بشود. مثلاً این جور در نظر بگیریم که در لحظه‌ای که این گازهای بین کره زمین و خورشید بر طرف شده‌اند، نور خورشید برای اولین بار به زمین تابید. خب اولین نقطه‌ای که نور خورشید به زمین تابید، آن نصف النهاری می‌شود که ظهر بوده است.

استاد: در تشکیل خود کره زمین است؛ در بعضی از نظریات همینطور که فرمودید می‌گویند ابتدا در اطراف خورشید این سیارات نبودند. اینها همان گازها بوده‌اند. بعداً در اثر حرکاتشان و جذب و انجذابشان نقاطی پدید آمد که اینها به هم نزدیک شدند تا متکاثف شدند و کرات پدید آمدند. ناهید و زهره و زمین و ... در مدارهای خاص خودشان طبق جاذبیت قرار گرفتند. شما می‌فرمایید کره زمین به‌عنوان یک کره‌ای که جمع شده بود، تشکیل شده بود... .

شاگرد: تشکیل شده بود ولی هنوز آن گازها بین زمین و خورشید هنوز بودند. حال شاید انفجاری بوده است؛ آن لحظه یک لحظه مشخصی بوده که این تراکم کامل شده و اولین بار نور خورشید به زمین تابید. آن نقطه‌ای که آن لحظه تابید، نصف النهار مد نظر شما می‌شود.

استاد: مانعی ندارد، ولی نکته‌ای که هست، این است: این فرمایش شما با بیانی که نجومی‌ها و هَیَوَیی قدیم می‌گفتند - به قول امروزی‌ها - دو پارادایم است. یعنی آنها قائل به این‌که زمین به دور خورشید می‌گردد و گازها بوده، نبودند. بنا آنها بر این بوده که برای خورشید و ثوابت -بروج دوازده گانه- شرق و اوج و حضیض قائل بودند. برای هر کدام احکامی داشتند. نقطه مقابل شرق، حضیض است. در آن فضا باید ببینیم چرا هَیَوَیی می‌گفتند: «طالع الدنیا السرطان». برای خودشان مبانی علمی داشتند. این‌که شما می‌فرمایید با بیانات بعد از جاذبیت است. اما آنها طبق مبانی جاذبیت حرف نزده اند. روی حساب ثوابت و افلاک بوده است. البته غیر بطلمیوس هم بود، ولی قول او صاعد و حاکم بود؛ یعنی زمین مرکزی و افلاکی که جسم بسیط بودند. از جاهای خوب کشف المرام مرحوم علامه، توضیح انواع جسم بود. جسم فلکی را جسم بسیط می‌دانستند؛ مثل عنصر که خودش چهار مورد بسیط بودند، بعد با موالید ثلاث مرکّب می‌شدند. با آن خصوصیاتی که ثوابت را ترسیم می‌کردند. چرا آنها می‌گفتند؟ یعنی چه درکی داشتند؟ مبدء آن چه چیزی بود؟ مبدئش وحیانی بود؟ یعنی همینطور متعبدا از سابق به ایشان رسیده بود؟ این یک مبنا است. یک مبنای دیگر این است که آنها برای خودشان یک چیزی داشتند که می‌گفتند «ان طالع الدنیا السرطان». حضرت هم از همان شروع فرمودند. آن چیست، من الآن نمی‌دانم. اگر هر کدام پیدا کردید که چرا اهل نجوم در قدیم می‌گفتند «ان طالع الدنیا السرطان» حتماً بفرمایید.

شاگرد۲: روایت «طالع الدنیا» را قبلاً توضیح دادید؟

استاد: بله. شاید در دو موقعیت هم بوده با فاصله

شاگرد۳: اشکال دیگری که ایشان کرده‌اند ناظر به بحث «عدة الشهور» است، ایشان می‌گویند اینکه ماه‌ها این جور شروع شده باشند، با خود آیه جور در نمی‌آید. البته ایشان در خلق، سراغ دحوالارض نرفته اند. خلق را ناظر به خود زمین گرفته‌اند. می‌گویند خلاصه اولین باری که خداوند زمین را آفرید، ممکن است پنج میلیون سال بعد از خلقت آسمانها باشد.

استاد: اینها خوب است. جلساتی بود که ما راجع به «ستة ایام» بحث کردیم، آن وقت صحبت شد. حال ببینیم آن بحثها باید تکرار بشود یا یک چیز اضافه‌ای فرموده‌اند. من ان شاءالله نگاه می‌کنم.

شاگرد: نسبت به خلقت نهار قبل از لیل، روایتی هم در احتجاج هست؛ «فَخَلَقَ النَّهارَ قَبْلَ اللَّيْلِ؛ قالَ خَلَقَ النَّهارَ قَبْلَ اللَّيْلِ وَ الشَّمْسَ قَبْلَ الْقَمَرِ وَ الْأَرْضَ قَبْلَ السَّماءِ وَ وَضَعَ الْأَرْضَ عَلَى الْحُوتِ وَ الْحُوتَ فِي الْماءِ وَ الْماءَ فِي صَخْرَةٍ مُجَوَّفَةٍ وَ الصَّخْرَةَ عَلَى عاتِقِ مَلَكٍ وَ الْمَلَكَ عَلَى الثَّرَى و الثَّرَى عَلَى الرِّيحِ الْعَقِيمِ وَ الرِّيحَ عَلَى الْهَواءِ.»[3].

استاد: شاید این روایت را هم در آن صفحه آورده بودند. بله، این مضمون گاو و ماهی که بین عرف هم هست، در چند روایت هست. آنها باید به‌صورت جداگانه بررسی بشود.

---

[1] فصلت ۹-۱۱

[2] النازعات ۲۷-۳۰

[3] الإحتجاج نویسنده : الطبرسي، أبو منصور جلد : ۲ صفحه : ۳۵۲

بازبینی #2
ایجاد شده 19 ژانویه 2026 14:53:00 توسط ... .
به روزرسانی شده 19 ژانویه 2026 15:20:09 توسط ... .